

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على سيّدنا و نبيّنا أبي القاسم محمّد

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم

أجمعين

«فَقَالَ: أَمَّا اللَّوَاتِي فِي الرِّيَاضَةِ: فَإِيَاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا

لَا تَشْتَهِيهِ، فَإِنَّهُ يورثُ الحُمَاقَةَ وَ البَلَهَ؛ وَ لَا تَأْكُلْ إِلَّا عِنْدَ

الجُوعِ؛ وَ إِذَا أَكَلْتَ فَكُلْ حَلَالًا وَ سَمَّ اللهُ وَ اذْكُرْ حَدِيثَ

الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ ءآلِهِ: مَا مَلَأَ آدَمِيٌّ وَعَاءً شَرًّا مِنْ

بَطْنِهِ؛ فَإِنْ كَانَ وَ لَا بُدَّ فَثَلْثْ لِبَطْنِهِ وَ ثَلْثْ لِشَرَابِهِ وَ

ثَلْثْ لِنَفْسِهِ.»

امام صادق علیه السلام به عنوان بصری راجع به کیفیت تغذیه می فرماید: وقتی که اشتها و میل به چیزی نداری یک میل واقعی نه میل مجازی که انسان چشمش به هر چه می افتد میل پیدا می کند، نه، اینها میلهای مجازی است وقتی که اشتها نداری، یعنی اقتضاء بدن برای طلب غذا و سد جوع است، غذا نخور؛ زیرا این موجب حماقت و کودنی و منگی می شود؛ بلکه یعنی آدم کودن و منگ. هنگامی که گرسنه هستی غذا بخور و وقتی که غذا می خوری غذای حلال بخور، و نام خدا را ببر، بسم الله بگو و به یاد داشته باش حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را که فرمودند: آدمی هیچ ظرفی را بدتر از شکم خود پر نکرد، حال که لابد است از این، ثلث آن را برای طعام و ثلثش را برای مایعات، و ثلثش را برای هوا قرار بدهد.

خُب راجع به مسأله مطالبی خدمت رفقا عرض شد و خصوصیاتى که باید یک سالک در نظر داشته باشد برای کیفیت تغذیه بیان شد، و عرض شد که ملاک در تغذیه این است که انسان از این غذا

خوردن و مأكولات و مشروبات برای رسیدن به آن هدف و مقصد خودش بهره بگیرد، این مسأله، مسأله مهم است، و اینطور نباشد که به هر چیزی که تمایل پیدا کرد به خاطر همان چیز و صرف تمایل باعث بشود که به آن سمت برود، این مسأله موجب می شود که ذهن و نفس کم کم از حالت توجه به آن معنا، به ماده توجه پیدا کند و خدمت رفقا عرض شد که: حتی بعضی ها آمدند و یک مطالبی را مطرح کردند به عنوان اینکه به طور کلی اصل و اساس در همین اشتغال به ماده و مأكولات و این تغذیه و امثال اینهاست و اینهاست که انسان را حرکت می دهد و برای انسان حال می آورد و انسان را به آن مدارج و به آن معارج می رساند!

خُب اینها همه اش باطل است و صحیح نیست. از خوردن هیچ کس به جایی نرسیده است و از آشامیدن کسی نردبان ترقی را نیپموده است، و این ظرفی را که خداوند قرار داده است برای انسان برای این است که انسان بتواند به واسطه او آن حرکت را داشته باشد، افراط و تفریط در این مسأله هر دو غلط

است، هم انسان بخواهد از این مسائل دور باشد و این نعمتهای الهی را بخواهد در نظر نگیرد، و زهد غیر متعارف و غیر معقولی را بخواهد در پیش بگیرد. دیده‌اید بعضی‌ها اصلاً فکر و ذهنشان در یک سطح پایین قرار دارد، اگر در جیبش یک میلیون هم بگذارند وقتی که می‌خواهد برود سر مغازه می‌رود یک چیزی را می‌خرد که فرض کنید که از همه چیز دیگر پایین‌تر باید باشد، تفکر یک تفکر پایینی است. خوب حالا یک کسی به یک مقداری دارد، اینقدر دارد، اینقدر

می‌گیرد، ندارد، خُب نمی‌گیرد، آنکه دیگر [اشکال ندارد.] من روش بزرگان را در این زمینه خدمت رفقا گفتم: رعایت اصلح و رعایت احسن و رعایت آنچه که معقول است، خدمت رفقا عرض کردم. به طور کلی بنای سلوک بر اساس تعقل است، عقل چه حکم می‌کند؟ نسبت به هر چیزی چه نظری می‌دهد؟ سلوک یعنی همان، یعنی پیروی از همین و انسان نباید سلیقه‌های شخصی و فردی خود را در مبانی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و حیات روزمره اسلامی بخواهد سرایت بدهد، تسری بدهد، یکی از یک چیزی خوشش می‌آید، به دنبال این می‌گردد که ببیند در روایات، در اسلام در آثار چه چیزی نسبت به این قضیه می‌تواند مساعد باشد، آن یکی از یک چیزی بدش می‌آید از همان، او هم می‌گردد دنبال اینکه ببیند چیزی پیدا می‌کند که مساعد باشد. این اظهارنظرهای سلیقه‌ای و اظهارنظرهای شخصی است.

راه و روش اهل معرفت و اهل عرفان و اولیای الهی و مشی و مرام ائمه علیهم السلام بر همین

اساس بود، بر اساس رعایت احسن و رعایت اصلح و ما می‌بینیم که در زمان‌های مختلف روش آنها مختلف بوده، زندگی آنها مختلف بوده، فرق می‌کرده، در یک زمان به یک کیفیت بوده، در زمان دیگر به کیفیت دیگر بوده. داستان امام صادق علیه السلام با سفیان ثوری خُب معروف است، همه می‌دانند و سایر ائمه اطهار علیهم السلام و سایر بزرگان، حالات آنها همه به همین وضع و به همین کیفیت بوده است.

لذا باید این مسأله مورد توجه قرار بگیرد که اولاً همانطوری که امام علیه السلام می‌فرمایند: همیشه انسان از نقطه نظر تغذیه در یک وضعیتی باشد که آن وضعیت بتواند او را در آن راهی که دارد می‌رود کمک کند. مثلاً در این ماه مبارک رجب که گذشت و اکنون در ماه شعبان قرار گرفتیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام این دو ماه را روزه می‌گرفتند، بزرگان همین کار را انجام می‌دادند، برحسب آن وضعیتی که داشتند. حالا اگر یک کسی بگوید که: نه با وجود اینکه ممکن است برایش ضرر

داشته باشد و تاثیر سوء داشته باشد من حتماً
می خواهم این دو ماه را روزه بگیرم و به ماه رمضان
هم بچسبانم! این دیگر می شود نفس، این دیگر
می شود التذاذ نفسانی: به به به! به ماه رمضان
چسبانیدیم، سه ماهی که روزه گرفتیم! اینکه فایده
ندارد، نتیجه ندارد.

ما خودمان اوّل ماه رجب گفتیم که بیاییم ادای
روزه دارها را دریاوریم ما کجا و آنها کجا روز اوّل و
دوّم را گرفتیم، روز سوم بعضی از همین دوستان و
رفقا و اطباء که مانند صاعقه از آسمان بر ما نازل
شدند گفتند: آقا شما نباید روزه بگیرید، گفتم یک
سال هم آمدیم ادا دریاوریم این هم که ... گفتند نه
خیر، شما باید که خوردن مایعات تان به نحوی باشد
که ... مسائل دیگر، گفتیم: بسیار خُب. این حرف
هایی که خودمان برای رفقا می زنیم یک روز خود
خدا هم می گذارد در کاسه خودمان: حالا بفرمایید!
قشنگ روزه ها را بخورید، دیگر هم از این خیال ها
نکنید و ادای آن روزه داران را دریاورید، ولی خُب
حالا دیگر باید به حساب و کتاب و اندازه و مقدار و

اینها باشد، توجه می کنید؟

حالا اگر بیایم بگوییم: نه آقا! حالا یواشکی
یک جوری ما نمی‌گوییم، کسی چه می‌فهمد؟
می‌گوییم آره و بالاخره کسی خبر ندارد، تا بخواهیم
این کار را بکنیم یکدفعه خدا می‌آید جلو می‌گیرد:
مگر قرار نیست که تو به تکلیف عمل کنی؟ مگر
قرار نیست به آنچه را که شرعاً و عقلاً مکلف هستی
عمل کنی؟ چرا می‌خواهی یواشکی روزه بگیری؟
اینها مسائل بسیار مهمی است، دقائق و ظرائف راه
در اینگونه مطالب و در اینگونه مسائل نهفته است،
که انسان بداند کجای مسأله، مسأله خدایی است و
کجایش نفس است. روزه دارد می‌گیرد ولی روزه،
روزه نفسانی است، قرآن دارد می‌خواند ولی قرآنش
می‌شود قرآن نفسانی. وقتی می‌گویند: نگیر، نگیر!
اطباء به مرحوم آقا رضوان الله علیه گفته
بودند: شما نباید روزه بگیرید، ایشان سالهای آخر
عمر نمی‌گرفتند و بیشتر آب می‌خوردند، غذا هم
نمی‌خوردند. موقع افطار می‌آمدند و می‌نشستند پای
سفره افطار و خودشان هم می‌گفتند: خُب، ما که
روزه نمی‌گیریم اگر افطار و سحری هم نخوریم کافر

مطلق می شویم! اقلًا تا یک افطار بیاییم، حالا که روزه نمی گیریم اقلًا بیاییم سحری و افطارش را بخوریم.

خُب حالا آدم بگوید: عجب! خُب یک ولی الهی آخر عمر روزه نمی گیرد؟ این چه قضیه‌ای است؟! نخیر نمی گیرد و نباید هم بگیرد، کی گفته باید روزه بگیرد؟ اگر روزه را خدا گفته، خدا می گوید: این کار را نکن، اینجا را نگیر، مگر من نمی گویم روزه بگیر؟ اگر خودت روزه را آورده‌ای خُب برو بگیر، هر چی می خواهی برو بگیر، اصلاً روزه بیست و چهار ساعته بگیر، چهل و هشت ساعته بگیر، هر چی دلت می خواهد بگیر، هر طوری هم شدی شدی، امّا اگر قرار است من روزه را آورده باشم و من هم دستور به آن داده باشم، من هم پشت این مسأله را گرفته باشم، پس بنابراین باید طبق نظر من و رأی من و فکر و اراده من و مشیت من و در محدوده امر و نهی من عمل کنی.

امروز را می گویم: روزه بگیر، بگو: چشم؛

فردا را می گویم: بخور، بگو: چشم. قضیه نشود مثل قضیه‌ای که پیغمبر صلی الله علیه و آله وعده فتح

مکه را به مردم مدینه دادند و حرکت کردند به سوی مکه: برویم مکه را فتح بکنیم. رفتند و قضیه حُدیبیه و صلح حُدیبیه پیش آمد، قرار شد که برگردند! وقتی قرار شد برگردند، این مردم گفتند: یا رسول الله تو به ما گفتی که می رویم مکه را می گیریم، حضرت گفتند: من گفتم مکه را می گیریم ولی آیا گفتم امسال؟

می تواند پیغمبر صلی الله علیه و آله به مردم بگوید: امسال نمی شود! چرا نمی گوید؟ می تواند یا نه؟ می تواند، خبر دارد خودش هم خبر دارد، از همه هم بهتر، که می روند تا دم مکه و بعد هم برمی گردند. خُب از اوّل بگو به مردم! خیالشان را راحت کنید: آقا شما حرکت می کنید می آید تا دم مکه آنجا جنگی اتفاق نمی افتد و بعد صلحی در آنجا برقرار می شود و بر می گردیم به مدینه و در سال بعد این مسأله انجام خواهد شد نه در امسال. خُب اگر اینطور باشد دیگر کسی هنر نکرده، همه از اوّل خبر دارند که می آیند این همه راه را می آیند و بعد هم هیچ مسأله ای نیست و بر می گردند. علت اینکه اولیاء خدا مطالب را

نمی‌گویند این است، علتش این

است. چون اگر بگویند دیگر اثر ندارد، دیگر فایده‌ای ندارد، آن شخص از اوّل خودش می‌داند، قضیه را می‌داند که چه اتفاق خواهد افتاد و چه مسأله‌ای ... ولی صدایشان در نمی‌آید و خودشان را هم تازه می‌زنند به آن راه، تازه می‌گویند: آقا بیا این کار را بکن و بیا فلان بکن، حالا خبر دارد قضیه از چه قرار است.

به همه قول دادند به زن و بچه‌شان قول دادند که می‌رویم و می‌زنیم و مکه را فتح می‌کنیم و بتها را درب و داغون می‌کنیم، خرد و خمیر می‌کنیم و چه می‌کنیم و فلان می‌کنیم و حالا می‌بینید با چه پولها و طلاهایی که از این کفار و قریش به دست می‌آوریم برمی‌گردیم به مدینه و فلان ... می‌روند آنجا یک دفعه دست از پا درازتر کله‌ها پایین، پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گویند که چون احرام بستید، همانجا حلق کنید و از احرام بیرون بیایید و برگردید، یک عده گفتند: چشم. حلق است دیگر، گفتند: حلق کنید سرتان را بتراشید و برگردید. خب چه کسی سرش را می‌تراشد؟ کسی که رفته به حج، ما که حج

نرفتم برای چه سرمان را بتراشیم؟ اگر گفتند: تو که مکه نرفتی! فتح کجاست؟ مکهات کجاست؟ بیرون کردن قریش کجاست؟ طواف و سعی و ... کجاست؟ این سر تراشیده چیست؟ جواب مردم را چه بدهیم؟ بگوییم این همه راه رفتیم دست از پا درازتر برگشتیم؟ همین، صلح بکنیم برگردیم؟ خُب حالا برگردیم، برای چه سر را دیگر بتراشیم؟ می گویند: تو که مکه نرفتی که سرت را بتراشی، تو که سعی نکردی، طواف نکردی؛ توجه می کنید؟

اینها مسائلی است که خیلی مسائل مهمی است. یک فقیه اینجا خودش را نشان می دهد که نسبت به تکالیف افراد و تکالیف مقلدین خودش چه احساسی را دارد؛ احساس سرباز کردن یا احساس وارد کردن مقلد در همان راهی که رسول الله صلی الله علیه و آله در آن راه قدم گذاشت. خیلی فرق می کند، احساس اینکه مثلا حالا یک کاری بکنیم این کارش زود راه بیفتد! و یک کاری بکنیم این مشکلش حل بشود! و یک کاری بکنیم و فلان ... چرا راهی را نشان نمی دهیم که آن راه، راهی است که انبیاء و

رسول خدا و ائمه و دین آن راه را نشان داده و سعادت را در آنجا قرار داده، اثر را در آنجا قرار داده، نتیجه را در آنجا قرار داده است؟ اینجاست که دیدگاه یک فرد نسبت به مسائل خیلی دقیق می‌شود و خیلی عوض می‌شود، و معلوم می‌شود که چه مقدار ما دغدغه هدایت و رشد و تعالی افراد را داریم! تازه اگر طرف خودش بفهمد اگر نفهمد که هیچی، آنکه دیگر اصلاً بحثش نیست.

یک عده آمدند گفتند که: خُب یا رسول خدا ما که حج انجام ندادیم، وقتی حج انجام ندادیم برای چه دیگر سرمان را بتراشیم؟! حضرت هیچی نفرمودند. ما به زن و بچه قول دادیم، ما به دوستانمان قول دادیم، به همدیگر گفتیم: می‌رویم مکه را فتح می‌کنیم و می‌زنیم همه بت‌ها را می‌ریزیم پایین و طواف می‌کنیم و سعی می‌کنیم و بعد غانماً و فاتحاً مراجعت می‌کنیم، و به هم می‌گوییم: بله، ببینید سرمان را زدیم و ما همانها هستیم و رفتیم و کشتیم و درب و داغون کردیم و ابوسفیان و ... و همه را زدیم و درب و داغون و بیرون کردیم و حالا هم الان

آمدیم با یک همچین حالی و ... این چیست؟ این نفس است، همه اش می شود نفس: ما همان هستیم

ها! می بینید سرمان را هم زدیم، ما رفتیم و این

کار را هم انجام دادیم و آمدیم!

یدک عده می گویند: رسول خدا صلی الله

علیه و آله دستور داده: حلق کن، ما حلق می کنیم.

اگر رسول خدا می گفت: در همان اوّل مدینه وقتی

که هنوز خارج نشده‌اید حلق بکنید! همان موقع ما

حلق می کردیم.

[پیامبر:] شما یک عده حلق بکنید و برگردید

مدینه!

ما که هنوز مکه نرفته‌ایم!

من می گویم حلق کن. این حلقی که الان تو

داری می کنی از صد تا مکه رفتن اثرش برایت بیشتر

است، صد تا مکه که بروی، حج و عمره و عرفات و

مشعر و همه را بروی، ذبح و رمی جمار و طواف و

بیا و برو و فلان، این یکی از صد تا مکه برایت

تاثیرش بیشتر است، و تاثیری که می گذارد و تو را

نزدیک می کند و از اعتباریات و توهمات و تخیلات

بیرون می آورد این اثرش از آن حج بیشتر است.

آن اسمش مکه است، مکه، حج، حاجی،

حاجی (همچین قلمبه و سلمبه) رفته مگه، عرفات رفته، مشعر رفته، خب رفته که رفته، ماشین سواری هم رفته، کجاوه و خر و اسب هم می روند، خلاصه همه جا می روند. این رفتن چقدر در تو تاثیر گذاشت؟ صحبت در آن اثر است.

بعضی افراد هستند وقتی که از مگه برمی گردند آدم یک نگاه می کند انگار در خانه شان نشسته بودند، فقط همین سوار شدند و رفتند و یک گشتی زدند و چرخیدند، بعضی ها هم نگاه می کنی: نه بدک نبوده مثل اینکه همچین بد نبوده بدک نبوده. هر دو رفتند، هر دو این راه را رفتند، هر دو سوار شدند، هر دو سوار طیاره شدند، هر دو پیاده شدند، هر دو احرام بستند، ولی خُب این کجا و آن کجا؟ این در چه هوایی است آن در چه فضایی است؟ و بعد سرشان را نزدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: رَحِمَ اللّٰهُ الْمُحَلِّقِينَ، خدا آنهایی را که سرشان را تراشیدند مورد رحمت خودش قرار بدهد. اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله می گوید: رَحِمَ اللّٰهُ یعنی [رحمت خدا] آمد پایین، یعنی با یک رَحِمَ اللّٰهُ

المحلقين آن رحمت آمد رفت روی سر آنهائی که سر را تراشیدند نشست، آنهائی که تقصیر کردند مویشان را زدند ناخشان را، نشست. آمدند به پیغمبر گفتند که: یا رسول الله برای ما هم دعا کن! ولی خب [رحمت از بالا پایین] نمی آید وقتی نمی آید چه می شود کرد، باز پیغمبر فرمودند: رحم الله المحلقين، هنوز رحمت نیامده، بلکه رحمت رفت و دوباره روی سر آنهائی که تراشیده بودند نشست، حالا این نشستن رحمت یعنی چه؟ یعنی باز شدن آن مسائل نفس، انکشاف، انشراح صدر، نزدیکی و عشق بیشتر، علاقه بیشتر، اهتمام بیشتر به راه، و توفیقاتی که پس از این باید برای اینگونه افراد بیاید. اینها آن رحمتی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله با رحم الله می آورد روی سر آن افراد قرار می دهد. برای بار سوم باز دیدند که عجب کلاه سرشان رفته، خُب بدبخت برو بزن دیگر، وقتی پیغمبر می گوید: برو سرت را بتراش خُب برو بتراش دیگر! هم تقصیر می کنی، هم می آیی گریبان پیغمبر را می گیری که برایمان

دعا کن؟ خُب بسم الله، بسم الله.

خیلی افراد هستند که می‌گویند: آقا یک دستور العملی، آقا یک مطلبی، آقا یک چیزی ...، می‌گویم: خُب آقا من فلان مسأله را در فلان کتاب نوشته‌ام بروید فلان کتاب را بگیرید. آقا نمی‌شود همین الان یک چیزی بگویید؟

داری من را بازی می‌دهی؟ چه کسی را داری بازی می‌دهی؟ دستورالعمل می‌خواهی آنجا هست بفرما برو. می‌خواهی حرف بزنی و مجلس درست کنی و چند دقیقه‌ای چای بخوری و فلان بکنی آن یک مطلب دیگری است، آن دیگر همه جور می‌شود صحبت کرد و همه جور می‌شود ... حرف می‌خواهی آنجا بفرما، مگر مطلب نمی‌خواهی برو آنجا.

طرف تقصیر کرده و سرش را نمی‌زند و هی می‌گوید: یا رسول الله بیا ما را هم دعا کن، برای بار سوم یا بار چهارم نمی‌دانم یا سوم یا چهارم می‌روند، حضرت فرمودند: و المقصّرین، که دل اینها هم به دست بیاید و خلاصه اینها هم [بی‌نصیب] و

بی حساب نمانند. پس این است مسأله آقاجان، وقتی می گویند: بایستی این کار را بکنی باید بکنی وقتی می گویند: نه، دیگر تمام شد و رفت.

بزرگان نسبت به این مسأله دستوراتی دادند، راجع به روزه دستوراتی دادند، راجع به کیفیت غذا دستوراتی دادند و خُب هست، اینها مطالبی هست و خودشان هم بیان کردند ما هم در صحبت های خودمان نسبت به این قضایا اشاراتی داشتیم.

هر وقت احساس می کنید که حالتان دارد سنگین می شود، حال روحی، حال عبادی، و این احتمال دارد که تغذیه روی این تاثیر داشته باشد، خُب انسان می تواند یک قدری تخفیف بدهد، یک قدری تقلیل بدهد و یک قدری نسبت به یک مسأله از آن مقدار کم کند تا اینکه ببیند آن نشاط دوباره برگشت، آن سبکی دوباره برگشت. بسیاری از بزرگان بودند که در دستوراتشان اینها به افراد چله هایی می دادند، مثلاً فرض کنید که: ترک حیوانی، ترک گوشت، یا مثلاً فرض کنید که غذا در دو نوبت، یا غذا در یک نوبت، اینها بوده، یک

همچنین مسائلی بوده.

امّا من در روش و مرام مرحوم آقا رضوان الله
علیه ندیدم که یک همچنین مطالبی را خلاصه یا اگر
هم گفتند بنده اطلاعی ندارم، ولی آنچه را که دستور
می‌دادند به طور کلی نسبت به افراد این بود که
هفته‌ای دوبار بیشتر گوشت خورده نشود، البتّه
منظور از گوشت نه گوشت کم است، آن اشکال
ندارد اگر چه هر روز هم باشد، منظور یک گوشت
معتنابه است. هفته‌ای دوبار، بیش از آن مقدار خُب
برای انسان ممکن است و احتمال دارد که در آن جنبه
سبکی و روحانیت نفس تاثیر داشته باشد. مخصوصاً
اگر گوشت قرمز باشد، این فرق می‌کند تا غیر از آن
و همانطوری که از نقطه نظر ظاهری و طبی به این
مسائل توجه شده، از نقطه نظر روحی و سلوکی هم
به این مسأله توجه شده است، اصلاً انگار این دو
قضیه با همدیگر و در کنار هم قرار

دارند و با هم جلو می‌روند.

یکی از مطالبی که در فرمایش امام صادق علیه السلام هست این است که حضرت می‌فرماید که: وقتی که غذا می‌خواهی بخوری چیز حلال را بخور، یعنی در نظر داشته باش که این غذا حلال باشد. خُب یک وقتی انسان نسبت به یک مسأله توجه ندارد، این مطلب جد است فرض کنید که مال مشتبهی است، و بنده هم خودم دیده‌ام این را در روش بزرگان، گاهی اوقات احتمال دارد مال مشتبهی باشد، انسان نمی‌داند و استفاده می‌کند و بعد می‌رود حالا آن مبلغش را حالا فرض کنید که صدقه‌ای می‌دهد به فقیر و امثال ذلک و از آن مسأله در می‌آید، اگر اینکه اطلاع داشته باشد که خُب آن به طور کلی باید اجتناب کند. در موارد شبهه‌ناک هم همین طور است.

مخصوصاً تاکید می‌کنیم که هست روی حامل است، زن حامل که خیلی باید دقت داشته باشد هر جائی نرود و هر غذائی را نخورد و مواظب باشد. خُب اینها مطالبی است که روی جنین تاثیر دارد. در

روایات هم ما داریم تاثیر این مسأله را داریم، و همینطور راجع به رضاع (شیر دادن) بسیار تاکید شده زن، زن صالحه باشد، مؤمنه باشد، عقیقه باشد، التزام داشته باشد، بی بند و بار نباشد، اینها همه مؤثر است، یعنی اینها مسائلی است که تاثیر دارد و تاثیرش هم تاثیر جدی است، روی حال طفل و روی وضعیت و حال روحی طفل و مسائلی که بعداً برای او پیدا می شود، میل هایی که بعداً ممکن است نسبت به چه چیزها داشته باشد، شوق او و اینها همه تاثیر دارد.

لذا باید خیلی دقت کرد مخصوصاً در این زمانه که دیگر همه افراد نسبت به مسائل بی توجه شده اند، بی بند و بار شده اند، سابق بیشتر مردم توجه داشتند، راجع به حلال بودن و حرام بودن کسب و کار، دقت می کردند اما خُب امروزه توجه به این مطالب کمتر شده، نمی گوئیم هیچ، ولی خُب خیلی کمتر شده، زمانه بد زمانه ای شده، خیلی بد زمانه ای شده و عدم توجه مردم نسبت به مسائل خیلی زیاد شده و خُب این واقعاً باعث نگرانی است.

که چطور افراد چندان توجهی نسبت به

مسائل شرع و مسائل دینی ندارند و حقائق دینی و باورها در آنها به شدت تضعیف شده و جنبه ماده و گرایش به مادیات به همان تناسب تقویت شده و ازدیاد پیدا کرده. خب علی کل حال انسان باید رعایت این مطالب را داشته باشد دیگر، از هر جایی و به هر کیفیتی این صحیح نیست، این یک باور غلطی است. بالاخره هر چیزی حساب و کتاب دارد. لذا امام علیه السلام می‌فرمایند که: این مسأله، مسأله مهمی است، و باید دقت کرد که آنچه را که انسان می‌خورد آن حلال باشد و مورد رضای الهی باشد، راجع به این مسأله خُب قبلاً صحبت شد.

مطلب دیگری که امام علیه السلام می‌فرمایند این است که: هنگامی که غذا می‌خورید باید «بسم الله الرحمن الرحیم» بگویید، این مطلب یک مطلب دقیقی است، و نشان می‌دهد که انسان در همه احوال باید توجه به او داشته باشد، یعنی با ذکر خدا باید این مطلب انجام بشود با یاد خدا باید این مسأله انجام بشود. چرا برای

ذبح می گویند: باید بسم الله الرحمن الرحيم
بگوئیم؟ چرا برای خوردن غذا می گویند: باید بسم
الله الرحمن الرحيم بگوئیم؟ این چه اثری دارد؟ این
ذکر خدا در آن وضعیت و در آن موقعیت، باعث
خروج آن موقعیت از حالت شهوانی و حیوانی و
مادی به حالت روحانی است. خیلی ها تصور
می کنند انسان در بعضی از اوقات فقط باید به یاد
خدا باشد، حرکت و سلوک عبارت از فقط بلند شدن
در شب برای نماز شب است، انسان شب بلند شود
نماز شب بخواند و صبح هر کاری دلش می خواهد
بکند، یا اینکه فقط در اوقات پنج گانه انسان نماز
بخواند و بعد تمام شد، این معنا، معنای عبادت
است! یا اینکه شب به یک ذکری مشغول بشود و بعد
دیگر هر چه بادا باد، این نیست. حرکت انسان و
حرکت یک سالک در همه احوال باید توأم با حضور
خدا باشد، خدا را باید حاضر ببیند، وقتی یک
ملاقات بخواند بکند، منزل رفیقش می خواهد برود
بسم الله بگوید، شخصی می خواهد بیاید باید بسم
الله بگوید، غذائی می خورد باید بسم الله بگوید ...

یعنی تمام امور خودش را باید با یاد خدا و اینکه در ذکر اوست باید انجام بدهد نه اینکه صرفاً نسبت به بعضی از امور و نسبت به بعضی از اوقات این مسأله وجود داشته باشد.

در همه احوال، وقتی که انسان بسم الله می گوید آن غذائی را که می خورد طبعاً در یک وضعیتی قرار خواهد گرفت که برای او مفید خواهد بود، خیلی فرق می کند تا اینکه انسان بر سر سفره بنشیند و همین طوری مشغول به غذا خوردن بشود، معلوم نیست این غذا در راستای آن سیر و آن حرکت او قرار بگیرد، چون یاد خدا و نام خدا بر آن برده نشده است. اینکه دستور داریم وقتی که ذبحی می خواهید بکنید بسم الله الرحمن الرحیم بگویید این بسم الله چه تاثیری در آن حیوان ایجاد خواهد کرد؟ آیا صرفاً این یک مسأله عادی است و یک دستور ظاهری است؟ یا اینکه نه وقتی که شما بسم الله می گوید آن حیوان می شنود و با این شنیدن حال او تغییر می کند وضعیت او تغییر پیدا می کند، حال او تغییر پیدا می کند و تسلیم این ذبح می شود، تسلیم

می‌شود، می‌گوید: من در همان راستایی الان دارم
قرار می‌گیرم که برای آن خلق شده‌ام، هدف من این
است که من به آن مقصد برسم و الان دارم به آن
مقصد می‌رسم، این مسأله باعث آرامش او می‌شود،
نفس او و روح او در این قضیه و در این زمینه حالت
آرامش پیدا می‌کند، تا اینکه فرض کنید که شما یک
حیوانی را همین طوری بیاورید بدون اینکه بخواهید
بسم الله بگویید ...، حتی وقتی که یک شکاری هم
کسی می‌خواهد بکند وقتی می‌خواهد تیر بزند بسم
الله بگوید و بعد بزند، این بسم الله که می‌گوید خیال
نکنید که به گوش او نمی‌رسد، می‌رسد، بسم الله که
می‌گوید در مثال او به او می‌رسد گرچه در ظاهر
فاصله زیاد است، مثال او متاثر می‌شود از این بسم
الله.

لذا این قضیه و مسأله مهمی است که انسان
این بسم الله را که می‌خواهد بگوید هم خودش و
هم آن حیوان و هم آن غذائی را که دارد می‌خورد
همه اینها در همان راستا قرار می‌گیرد. شما خیال
می‌کنید وقتی بسم الله می‌گویید آن برنج این بسم الله

شما را نمی‌فهمد؟ آن نان نمی‌فهمد؟ آن خورشید

نمی‌فهمد؟ آن ماست

نمی‌فهمد؟ آن سبزی نمی‌فهمد؟ همه اینها می‌فهمند، همه اینها در ملکوتشان، در مثالشان تاثیر می‌گذارد.

چطور وقتی یک انسان یک مال دزدی را، یک مال غصبی را بردارد بخورد تاثیر می‌گذارد، نان است دیگر چه فرقی می‌کند؟ برنج برنج است دیگر چه تفاوتی دارد؟ برنج غصبی باشد یا برنج غیر غصبی باشد یا حلال باشد، نان نان دزدی باشد یا نان غیر دزدی باشد، هر دو نان گندم است دیگر تفاوتی ندارد [ظاهراً]! شما وقتی که یک غذایی را می‌خورید یک مرتبه احساس کدورت برایتان پیدا می‌شود، وقتی غذای دیگری را می‌خورید، می‌بینید که نشاط دارید! هر دو که برنج بود، هر دو که سبزی بود، هر دو که نمی‌دانم مخلفات و این چیزها بود، چرا این این طور شد؟ این به خاطر مثالش است، ظاهرش یکی است شاید خوشمزه‌تر هم باشد، بعضی‌ها می‌گویند: مال دزدی خوشمزه‌تر است!! شاید خوشمزه‌تر هم باشد! هان! ولی این بیشتر کیف دادن برای انسان، این او را به حیوانیت و به شهوانیت

درآوردن و نزدیک کردن است.

خیلی وقت پیش من یک مقاله‌ای می‌خواندم راجع به بعضی از همین کشورها، همین کشورهای که به اصطلاح اهل ظلم و [افساد] هستند، یکی از کارهایی که آنها می‌کردند جالب است این بود که غذائی را که می‌دادند به آن عده از سربازان مخصوص، غذای دزدی باید باشد. خیلی عجیب است! پس این مطالب و این مسائل را مثل اینکه آنها هم بلد بودند! غذای حلال به اینها نمی‌دادند و اینها تاثیرات این غذا را در رفتار آنها مشاهده می‌کردند که چگونه حالت این فرد با خوردن این غذا دارد عوض می‌شود و تغییر پیدا می‌کند. البته مقاله مربوط به یکی از کشورهای مسیحی بود که من می‌خواندم، جالب اینکه اینها سعی می‌کردند آنچه که در مسیحیت از او تعریض و نهی شده است همان را بیایند برای آن افراد آموزش بدهند، همانی که در مسیحیت نهی شده، فرض کنید که ظلم و جور و غصب و دزدی و یا اینکه غذای اینها غذاهائی است که از گوشت حیوانات درنده باشد می‌گفتند: که اینها تاثیر بسیار

سوئی در کیفیت رفتار اینها دارد، یعنی همان طوری که اینها را می‌خواستند بار بیاورند و رشد بدهند و برای مقاصد خاصی مورد استفاده قرار بدهند، خُب این همین مطلب است دیگر.

این تاثیر ملکوتی و مثالی غذاست که روی آن فرد و روحیه او اثر سوء باقی می‌گذارد و باعث می‌شود که بعد از مدتی، مثلاً شش ماه و یک سال به یک حیوان درنده [تبدیل بشود] و به طور کلی حال و هوای او عوض می‌شود. افکار این افراد تغییر پیدا می‌کرد خیلی عجیب است ها، تا دیروز دست یک پیرزن را می‌گرفت و بارش را می‌گرفت و به مقصد می‌رساند، امروز یک لگد هم می‌زد به او و پرتش می‌کند آن طرف. خُب اینکه همان بود، این یک سال چی شد؟ این یک سال چه تغییری کرد؟ تا دیروز دلش فرض کنید که به حال یک بچه می‌سوخت و بچه را بلند می‌کرد از یک جایی که در معرض خطر است درمی‌آورد، الان صاف با یک اسلحه برمی‌دارد مغز یک بچه سه ساله را متلاشی می‌کند! بچه معصوم! و خیلی هم کیف می‌کند، خیلی بانشاط،

هان؟ خیلی‌ها هستند الان در خیلی از جاها هستند به همین کیفیت هستند، اصلاً کیفشان این است، نشاطشان این است، نشاطشان یک همچین چیزهائی است که انسان چنان اشمئزازی پیدا می‌کند که برای او قابل قبول نیست

و این نهایت لذت اوست برای اینکه یک
همچنین وضعیتی را می‌بیند. البته فقط مسأله این
نیست، علل دیگری هم در این قضیه هست، رفتار
نامناسب، کارهای خلاف، مسائل خلاف، که یک
یک یک اینها همه جمع می‌شوند و شخص را از
آن فطرت اولیه و شاکله اولیه‌ای که خدای متعال
انسان را براساس آن شاکله و براساس آن فطرت قرار
داده که در آن رحمت است، عطوفت است، حس
همنوع‌دوستی است، عدالت است، رفع ظلم است،
نمی‌دانم نفرت از دروغ است، نفرت از خلاف است،
میل به امنیت است، میل به مسائل [خیر] هست،
برمی‌گرداند.

بگونه‌ای که اصلاً دروغ برای او کیف
می‌آورد، ااا! اصلاً ظلم برای او کیف می‌آورد، اینکه
ظلم بکند کیف می‌کند، هیچ باکش نیست، می‌گویند
دیگر، در چشم آدم نگاه می‌کند و دروغ می‌گوید
انگار نه انگار! خُب چه خوردی؟! چه کار کردی؟!
چه مسائلی اتفاق افتاده؟! قضیه چه شده؟! آن حال
برگشته، آن حال عوض شده.

لذا این مسأله هست، امام علیه السلام

می‌فرماید: مواظب باشید تغذیه‌تان تغذیه شبهه‌ناک

نباید باشد و بسم الله باید بگویید و نسبت به این مسأله

خُب این مطالب و این مسائل را باید رعایت کنید،

راجع به این فقره دیگر امشب ما مطلب را تمام کردیم

البته مسائل دیگری هم هست که مقداری از آنها را در

طول صحبت‌ها به طور متفرقه گفته‌ایم و همین طور

بعداً هم در این زمینه صحبت خواهد شد، دیگر بنده

دیدم بیش از این طولانی کردن این فقرات شاید مُمل

باشد و به مطالب بعد نتوانیم برسیم. آنچه را که راه و

روش بزرگان نسبت به این قضیه بود عرض کردیم و

چه آنچه را که از آنها شنیدیم و یا خود با تجربه ملاحظه

کردیم و الحمدلله رفقا هم در این زمینه خُب به اندازه

کافی در این زمینه خودشان هم اهل اطلاع و تجربه بوده

و همین طور مطالبی هم شنیده‌اند، بنابراین انشالله از

جلسه بعد فقره دیگر را که امام علیه السلام می‌فرماید:

«وَأَمَّا اللَّوَاتِي فِي الْحِلْمِ: فَمَنْ قَالَ لَكَ: إِنَّ قُلْتَ وَاحِدَةً

سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ: إِنَّ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً؛» که

وارد مسائل اخلاقی و مسائل اجتماعی و همین طور مطالب دیگر هست انشالله خواهیم شد.

ماه شعبان است و ماهی است که طبق بعضی

از آثار و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمودند: که شعبان متعلق به من است و ماهی است

که یک جنبه خاصی دارد این ماه، خصوصیت این ماه

این است که در آن بهاء و عظمت نزولات الهی توأم

با یک نوع نشاط و سرور و فرح و انبساط است. که

این قضیه خُب در ماه رجب نیست، در ماه رمضان

هم به یک نحو دیگر است، ماه رمضان یک ماه

رحمت است، و انسان این احساس را می کند در ماه

رجب هم خُب جنبه توحیدی در آن غلبه دارد، اما

ماه شعبان یک ماهی است که در عین اینکه آن جنبه

روحانیش خیلی شدید است، توأم با یک نوع حالت

انبساط روح و إنشراح صدر و بشاشت هست که

اقتضای تعلق این ماه به نفس رسول الله صلی الله

علیه و آله هم به همین کیفیت است. چنانچه از

بعضی از بزرگان نقل شده است که: همان حال و

هوایی که در یک همچین زمینه‌هایی برای آنها پیش

آنها در ماه شعبان این مطلب را احساس می‌کردند و تعلقش را به نفس آن حضرت کاملاً در می‌یافتند.

لذا ادعیه‌ای که خب در ماه شعبان هست، مناسباتی که در ماه شعبان هست، اینها همه در همین راستا قرار دارد، مثلاً در همین مناجات شعبانیه خیلی مناجات عجیبی است، خیلی این مناجات مناجات عجیبی است، این مناجات، مناجاتی نیست که انسان را در غم قرار بدهد در غم و اندوه ببرد. مناجاتی است که در عین اینکه انسان این مناجات را با پروردگار دارد و حالات خودش را عرضه می‌کند و چه و چه ... یک انفتاح باب و باز شدن راه و اذن ورود را احساس می‌کند، که: بیاید کجایید، چرا نشسته‌اید، حرکت کنید بیاید اینجا، بیاید اینجا درها باز است، چرا معطل هستید؟ چرا تنبلی می‌کنید؟ چرا سر این سفره نمی‌آئید؟

لذا خیلی این مسأله مهم است که انسان برای وارد شدن در ماه مبارک چطور خدای متعال ماه شعبان را قرار داد و این هم از اسرار هست ها که ماه

مبارک بعد از رجب نیست، ماه رجب می‌آید آن
تاثیری توحیدی خود را می‌گذارد بعد یک انشراح
صدر برای انسان در این ماه پیدا می‌شود بعد وارد آن
رحمت خاصه در ماه رمضان می‌شود. این ترکیبی که
در اینجا خدای متعال این ترکیب را لحاظ کرده این
نشان دادن اطوار مختلفه ظهور اوست که چطور در
ظهورات مختلف انسان را می‌آورد، می‌کشاند،
حالش را عوض می‌کند، فکرش را عوض می‌کند،
میلش را عوض می‌کند، شوق در او می‌آورد، در ماه
شعبان شوق بالا می‌رود، میل بالا می‌رود، اشتیاق
برای حرکت به سوی او بالا می‌رود، این خصوصیت
ماه شعبان است، لذا در ماه شعبان بزرگان تاکید بر
مراقبه خیلی داشتند، می‌گفتند: خیلی مراقبه داشته
باشید، شعبان از دست نرود، این یک ظهور خاص
است.

کأنّ می‌توان گفت آن استفاده‌ای که از ماه
رمضان بعداً می‌شود این مقدمه‌اش از شعبان هست،
از اینجا شروع می‌شود. به خصوص که در این ماه
می‌لاد حضرت بقیة الله حضرت حجة ابن الحسن

المهدی ارواحنا لتراب مقدمنا فداء است که در شب نیمه شعبان است و یکی از شبهایی است که احیاء در آن بسیار احیای مهمی است و من در تمام مدت عمرم با مرحوم والد رضوان الله علیه ندیدم که در شب نیمه شعبان ایشان خواب باشند و اگر استراحت می‌کردند یک نیم ساعتی یک ساعتی یا فرض کنید که ... بقیه‌اش را بیدار بودند و به دوستان خودشان هم توصیه می‌کردند که شب نیمه را احیا بگیرند و خودشان هم دعای کمیل می‌خواندند در همان شب، من حتی صوت ایشان را هم [می‌شنیدم.] چون ایشان دعای کمیل را از حفظ بودند و خودشان بعد از مراجعت از نجف، شبهای جمعه دعای کمیل می‌خواندند و البته بعد از چند سال ترک شد. هنوز من صدای دعای کمیل ایشان که برای دوستان خاص خودشان که از این طرف و آن طرف می‌آمدند در منزل خودشان مجلس داشتند هنوز در یاد دارم و در ذهنم هست و در گوشم هست. بله، که با چه صوتی می‌خواندند و دیگر متاسفانه ما آن موقع از این دستگاه‌ها و [ضبط صوتها] نداشتیم و صدای ایشان

را هم ضبط نکردیم.

خلاصه در آن شب خیلی چیزها گیر می‌آید
ها، آنچه را که من از ایشان و حتی اساتید ایشان
شنیدم که در شب نیمه شعبان، خیلی چیزها هست،
خیلی مسائل هست، مهمترین قضیه این است که
ظهور ولایت کلیه الهیه حی در امشب اتفاق می‌افتد
و به واسطه نفس قدسی آن حضرت برکات بر همه
عوالم ساری و جاری می‌شود.

لذا مناسب است که رفقا شب نیمه را احیا
بدارند، حالا یا مجتمعاً یا غیر مجتمعاً، یا فرادی در
منزل خودشان یا اینکه مجتمعاً، دو تا، سه تا، یا چند
تا، آن اشکالی ندارد و خبرهایش را هم بیاورند، فقط
تنها تنها خلاصه این نباشد که آدم یواشکی برود و
خلاصه به قول آنها پیاله‌ها و می‌ها را بزند و دهن
خودش را هم پاک بکند و بیاید انگار هیچ خبری
نشده و مسأله‌ای اتفاق نیفتاده است!

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی که صبح
در مسجد می‌آمدند می‌فرمودند: «أَيُّكُمْ يَأْتِينِي
بِالْمُبَشِّرَاتِ، کیست که بیاید برای من بگوید از
چیزهایی که دیشب گیرش آمده» مثلاً شبها که
اصحاب بلند می‌شدند برای عبادت، رسول خدا
صلی الله علیه و آله می‌گفتند: اگر کسی چیزی،
مسئله‌ای، وارده‌ای، قضیه‌ای، شهودی، مطلبی
انکشافی چیزی برایش هست، خلاصه بیاید برای ما
بیان کند.

خلاصه شب شب مهمی است باید خیلی
غنیمت شمرد و انسان به صحبت و اینها و مطالب

عادی نگذراند، حالا اگر صحبت می‌شود اشکالی ندارد ولی صحبت در حول و حوش این قضایا و این مسائل باشد و حرفهای عادی زدن و اینجا چیه و آنجا زلزله شده و آنجا جنگ شده و آنجا صلح شده اینها چیزهائی است که به درد ما نمی‌خورد، اینها چیزهائی است که ما شنیدیم و تجربه هم کردیم و عمری هم گذشت و دیدیم، نه آقا جان! ره چنان رو که رهروان رفتند. اینها راه به جایی نمی‌برد و انتها هم ندارد، حد یقفی ندارد و همیشه هم همین هست، آنکه سرش کلاه می‌رود من و امثال من هستند که وقت خود را با اینگونه مطالب صرف کردند، اینها سرشان کلاه می‌رود و گرنه اگر قرار بر این باشد که چیزی گیر کسی بیاید باید جای دیگری انسان برود و رجوع کند. خواندن اشعار، اشعار بزرگان، اشعار حافظ، به به در یک همچین شبهائی اصلاً جایش اینجاست، اشعار مولانا، مولانا جلال الدین رومی، مثنوی، حافظ، فیض، اشعار حاج میرزا حبیب، اشعار ابن فارض، اینها و خلاصه در یک همچین فضائی است که آن رحمت الهی شامل حال

بندگان می‌شود و برای آنها این رحمت نازل
می‌شود.

از خدای متعال می‌خواهیم که خداوند
خودش ما را به همان راه و مسیری که اولیاء خودش
را خواص درگاه خودش را در آن راه موفق کرده و
از آن رحمت خاصه و نعمت خاصه و فیوضات
خاصه و بارش‌های مخصوص بر ما هم بیارد و ما را
قدردان و شاکر نعمت ولایت قرار بدهد و به واسطه
این مولودهای مبارک در ماه مبارک شعبان خصوصاً
حضرت بقیة الله، خداوند ما را به آنچه که مورد
رضای اوست نائل بگرداند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ